

اگر مسیح برنخاست ...

دکتر مهرداد فاتحی

قیام جسمانی مسیح از مردگان از مهمترین ارکان ایمان مسیحی است. اهمیت بسزا و جایگاه مرکزی این اعتقاد بروشنی در گفته پولس رسول در اول قرن‌تین ۱۵:۱۴ منعکس است. او در جریان بحث مفصل خود در باره این موضوع با تاکید بسیار و صراحتی چشمگیر اعلام می‌دارد که: «اگر مسیح برنخاست، باطل است و عظم ما و باطل است نیز ایمان شما».

این سخن پولس برای ایمان و الهیات مسیحی سخنی بس خطرناک است. او در اینجا عمارت رفیع ایمان و اعتقاد مسیحی را یکسره بر این باور که عیسای ناصری عملاً از مردگان زنده شد، استوار می‌بیند و بی‌پروا اعلام می‌دارد که اگر مسیح بواقع از مردگان زنده نشده باشد، تمام این عمارت فرو می‌ریزد.

این ویژگی ایمان مسیحی آن را از همه ادیان و مکاتب فکری و معنوی دیگر متمایز می‌سازد. در بسیاری از این مکاتب، بر خطا بودن جزئی از نظام فکری متضمن واژگونی تمام نظام نیست. و اساساً از احتیاط به دور است که کل یک نظام بر صحت جزء کوچکی از آن استوار گردد. چه بسا که بخشی از یک فلسفه یا مکتب معنوی یا دین بر خطا باشد، ولی قسمتهای دیگری از آن سودمند افتد و پیروی از آنها موجه و مقبول باشد. ذات و ماهیت بسیاری از ادیان و مکاتب معنوی موجود در دنیا چنان است که باطل بودن یک جزء به بطالت تمامی آن منجر نمی‌شود.

مسیحیان و متکلمان مسیحی چندی نیز کوشیده‌اند تا چنین نگرشی را در خصوص قیام مسیح از مردگان اتخاذ کنند و رواج دهند. به ادعای اینان، حتی اگر مسیح از مردگان برنخاسته باشد، هنوز بسیاری از قسمتهای ایمان و تعلیم مسیحی قابل قبول و سزاوار پیروی است. مسیحیت برای بسیاری صرفاً مکتبی فکری و اخلاقی یا طریقتی عرفانی است که متکی بر واقعیت تاریخی قیام جسمانی مسیح نیست.

کاملاً روشن است که پولس با این افراد هم‌عقیده نیست. برای او تمام ایمان مسیحی بر اعتقاد به قیام جسمانی مسیح از مردگان متکی است. همه آموزه‌های مختلف مسیحی که بررسی و مطالعه آنها سالها وقت لازم دارد، بر جزء کوچکی که همانا واقعیت تاریخی قیام مسیح است، استوار می‌باشد. "اگر مسیح برنخاست، باطل است و عظم ما و باطل است نیز ایمان شما". چه سخن تکان دهنده و چه اظهار نظر خطرناکی! او هم ایمان و هم عظم مسیحی را که موجد آن است، بر واقعیت قیام استوار می‌سازد.

اگر مسیح برنخاسته، تمام تلاشهای شبانه‌روزی او برای اعلام انجیل باطل و بیهوده است. و اگر پیام انجیل که موعظه می‌شود، باطل باشد، پس ایمانی نیز که نتیجه و ثمر آن است، به همان اندازه باطل خواهد بود.

ولی چرا و چگونه قیام مسیح از مردگان از چنین اهمیت بالایی برخوردار است؟ در این نوشتار به پنج نکته در این خصوص می‌پردازیم.

۱- قیام مسیح از مردگان ضامن حقیقت ایمان مسیحی است.

خدا با زنده کردن مسیح از مردگان بر تعالیم و ادعاهای او مهر تأیید زد. رستاخیز مسیح حقانیت او را به کرسی نشانید. مسیح در حدود سه سال خدمت خود بر روی این زمین ادعاهایی کرد و تعالیمی داد که در بسیاری قسمتها با آنچه یهودیان آن را حقایق الهی تلقی می‌کردند، مغایرت داشت و بی‌شک با آنچه بسیاری امروز حقیقت می‌شمارند منافات دارد. او ادعا می‌کرد که پادشاهی خدا در او به میان انسانها آمده است و اینکه سعادت واقعی همه انسانها منوط به واکنشی است که در برابر پیام و شخصیت او نشان می‌دهند. رهبران دینی یهود او را شخصی گمراه و گمراه کننده مردم تلقی کردند و سرانجام نیز به همین دلیل او را به دست رومیان به صلیب کشیدند.

مرگ بر روی صلیب از دیدگاه یهودیان مرگی معمولی یا افتخارآمیز نبود. به‌دار آویخته شدن، به هر نوعی، از معنایی دینی و الهیاتی برخوردار بود. کسی که مصلوب می‌شد، نه فقط از جانب انسانها رد شده بود، بلکه از جانب خدا نیز ملعون قلمداد می‌گشت. مرگ او به معنای دینی مرگی ننگین بود. به سخن دیگر، این امکان برای پیروان یهودی مسیح وجود نداشت که مرگ مسیح را شهادت در راه حقیقت قلمداد کنند.

تنها یک چیز می‌توانست حقانیت مسیح را به کرسی بنشانند و خط بطلان بر رأی محکمه دینی یهود بکشد. و این چیزی جز دخالت خدا در تاریخ و برخیزانیدن عیسی از مردگان نبود. مسیح خود بارها این را پیشگویی کرده بود. او اعلام داشته بود که به‌دست رهبران دینی یهود آزار دیده، کشته خواهد شد ولی خدا بعد از سه روز او را زنده خواهد کرد.

یهودیان طعم مظلومیت را بارها در تاریخ خود چشیده بودند. آنها بخوبی می‌دانستند که همیشه "حق" به "حق‌دار" نمی‌رسد. پارسایان بسیاری در طول تاریخ یهود تا به آخر در راه حقیقت ایستادگی کرده و به ناحق جان باخته بودند. اما یهودیان بر این اعتقاد بودند که خدا در پایان تاریخ، در روزی که "روز خداوند" نامیده می‌شد، این شهیدان پارسا را از مردگان برخاورد خیزانید تا برای ابد با او باشند. اعتقاد به قیامت مردگان نشأت‌گرفته از اعتقاد به عدالت خداوند و اعاده حق به حق‌دار بود.

آنچه در قیام مسیح از مردگان روی داد، دقیقاً همین بود، با این تفاوت که قیامت از پایان تاریخ به جلو کشیده شد و در بطن تاریخ جای گرفت. خدا با برخیزانیدن عیسی از مردگان مهر تأیید بر حقانیت مسیح و به تبع آن بر حقیقت ایمان و پیام مسیحی زد. رستاخیز مسیح است که به مؤمنین به مسیح این حق را می‌دهد که امروز در دنیایی که دیگر به وجود حقیقت اعتقاد ندارد، در دنیایی که همه کس و همه چیز را برحق می‌داند و تکثرگرایی (اعتقاد به بیش از یک هستی و اصل) را وعظ می‌کند، با صدایی رسا پیام مسیح را اعلام نمایند.

قیام مسیح در کنار واقعه رهایی قوم خدا از مصر و عبور معجزه‌آسای آنها از دریای سرخ، دو معجزه بنیادی کتابمقدس را تشکیل می‌دهند که همه چیز دیگر به آنها تکیه دارد. اقرار بنیادین یک یهودی آن است که اسرائیل روزی در مصر اسیر بوده و خدا با دست قوی و با آیات و معجزات آنها را از اسارت رها کرده و به سرزمین آزادی رهنمون گردیده است. به همین سان، اقرار بنیادین یک مسیحی آن است که عیسی را بواقع کشتند، اما خدا او را بواقع از مردگان برخیزانید و اگر این حقیقت نداشته باشد "باطل است وعظ ما و باطل است ایمان شما نیز".

۲- قیام مسیح از مردگان تعیین‌کننده و ضامن محصول ایمان مسیحی است.

ایمان مسیحی در پی چیزی کمتر از تولید و تولد انسان و انسانیتی نوین نیست. کلام خدا بارها از مرگ انسان کهنه و به دنیا آمدن انسانی نو در مؤمنین سخن می‌گوید. «شما آن انسان کهنه را با کارهایش از تن به در آورده و انسان تازه را پوشیده‌اید که در معرفت حقیقی به صورت خالق خویش در حال تازه شدن است» (کولسیان ۳: ۱۰-۹). به دنیا آمدن این انسان تازه همان چیزی است که در کلام خدا "تولد تازه" نامیده شده است.

حال، این انسان تازه به واسطه قیام مسیح از مردگان به وجود آمده است. خدا «به حسب رحمت عظیم خود ما را به واسطه برخاستن مسیح از مردگان تولدی نو بخشید» (اول پطرس ۱: ۳). نسل و نژاد بشری که خدا آفریده بود از طریق آدم و گناه او به تباهی کشیده شد. این را کلام خدا انسان کهنه یا قدیمی می‌نامد. این انسان به طور طبیعی از خدا دور است و از نظر معنوی و اخلاقی در گناهان خود مرده است. مسیح به نمایندگی از همه انسانها مصلوب شد و این گونه انسان قدیمی در او و به واسطه او مصلوب گردید. آنگاه در برخاستن او از مردگان انسانی نو متولد شد. به همین دلیل پولس اعلام می‌دارد که خدا به خاطر محبت عظیم خود «ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید.» (افسسیان ۲: ۵، کولسیان ۲: ۱۲-۱۳ و رومیان ۶: ۳-۸).

بنابراین، قیام مسیح از مردگان از اهمیت بسزایی در تحقق رستگاری انسان برخوردار است. برخلاف آنچه گاهی تصور می‌شود، اهمیت الهیاتی قیام مسیح صرفاً در این نیست که نشان‌دهنده پذیرش قربانی مسیح از جانب خداست. رستاخیز، اهمیت و ارزش خود را صرفاً از مرگ مسیح به وام

نمی‌گیرد. بلکه فی‌نفسه از لحاظ فراهم آوردن نجات و رستگاری برای انسانها نقش تعیین‌کننده دارد. بدون قیام مسیح از مردگان، تولد تازه و انسان تازه‌ای وجود نمی‌داشت. و به همین معناست که اگر مسیح از مردگان برنخاست باطل است وعظ و ایمان مسیحی.

اما مسیح برآستی از مردگان برخاسته و این نشان می‌دهد که مسیحیان بیهوده در پی انجام امر محال نیستند. محصول ایمان مسیحی یک شعار توخالی و یک ایده‌آل دست‌نیافتنی نیست. خدا حقیقتاً این انسان نو را به وجود آورده است! آنچه در مسیحیان انجام شده و می‌شود یک چیز واقعی است و آنها حق دارند با صدای رسا این نوید را به جهانیان برسانند که در قیام مسیح انسان و انسانیتی نو پا به عرصه وجود نهاده و همه دعوت دارند که به آن بپیوندند.

۳- قیام مسیح از مردگان تعیین‌کننده بُرد و گستره پیام و ایمان مسیحی است.

بُرد پیام مسیحی و گستره نجاتی که هدف آن را تشکیل می‌دهد، تمام خلقت را در برمی‌گیرد! کلام خدا در سخن گفتن از "انسان نو" زبان آفرینش را به کار می‌برد و از "خلقتی نو" سخن می‌گوید. «اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است» (دوم قرن تیان ۵: ۱۷).

در این گفته پولس، وعده خدا مبنی بر آفرینش زمین و آسمانی جدید، چنان که اشعیا نبی بیان داشته است، طنین می‌افکند: «زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت» (اشعیا ۶۵: ۱۷). مطابق با این پیشگویی و پیشگوییهای همانند این، یهودیان اعتقاد داشتند که خدا در پایان تاریخ دست به آفرینشی نو خواهد زد. آنچه در قیام مسیح روی داده جلو کشیده شدن این آفرینش و آغاز آن در بطن خود تاریخ است. در خلقت نخست، آفرینش انسان نقطه اوج خلقت بود؛ در خلقت نوین، نقطه آغاز آن است. چنانکه در پیشگویی اشعیا نیز آشکار است، خدا نخست به احیا و نوآفرینی قوم خود دست می‌زند. او نخست انسان نو می‌آفریند و سپس نوآفرینی او از این انسان نوین به تمامی خلقت گسترش می‌یابد. این خلقت نوین هم اکنون آغاز شده است! خدا با زنده کردن مسیح از مردگان انسانی نو به وجود آورده و حال از طریق این انسان نوین دست به کار بازآفرینی تمامی خلقت است.

آنچه در قیام مسیح خلق می‌شود، صرفاً یک فرد انسانی نو نیست. رستگاری در مسیحیت غربی بسیاری اوقات بعنوان رخدادی فردی تلقی می‌گردد. حال آنکه قیام مسیح ضامن آفرینش روابط و مناسبات اجتماعی نوین و در نهایت حتی طبیعتی تازه است. در رستاخیز، نوسازی طبیعت و نجات آن نیز آغاز شده است. بدن قیام کرده مسیح، نخستین جزء از جهان طبیعی است که از نو خلق شده است.

نقشه و برنامه خدا برای نجات جهان و جهانیان طبیعت را نیز شامل می‌شود. کلام خدا به ما اعلام می‌دارد که جهان طبیعی نیز در اثر گناه انسان به تباهی کشیده شد و تن به بطالت داد. بیماریهای گوناگون و مصائب طبیعی از زمره نتایج این وضع هستند. به همین دلیل، طبیعت از دردی چون درد زایمان ناله برمی‌آورد و آه می‌کشد. این آه مانند آه هر زن زائویی، در عین حال، آه امید است، امید به روزی که خود خلقت نیز از قید فساد رهایی یافته و در آزادی پرشکوه فرزندان خدا سهیم شود (رومیان ۸: ۱۹-۲۲). نقشه خدا این است که روزی "همه چیز را" خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، تحت حاکمیت مسیح جمع کند و این "همه چیز" طبیعت را نیز در برمی‌گیرد.

از همین رو، قیام مسیح هم روابط اجتماعی و هم رابطه ما را با طبیعت تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. ما حق نداریم هر طور که می‌خواهیم با یکدیگر و یا با طبیعت رفتار کنیم. بشر امروز با استقرار روابط اجتماعی نادرست و با سوءاستفاده و بدرفتاری با طبیعت، جهان را به نابودی سوق می‌دهد. کلام خدا به ما یادآوری می‌کند که ما از آن خود نیستیم و مالک طبیعت نیز نمی‌باشیم. او یکبار به ما هستی بخشیده و بار دیگر در رستاخیز مسیح کار بازآفرینی انسان و طبیعت را آغاز کرده‌است. فرد مسیحی، طلایه‌دار و عامل گسترش این خلقت نوین است.

۴- قیام مسیح از مردگان ضامن قدرت پیام و ایمان مسیحی است.

کلام خدا به ما نشان می‌دهد که این قدرت رستاخیز مسیح است که امروز در مؤمنین عمل می‌کند. زندگی مسیحی از آغاز تا انجام بر عملکرد فیض خدا استوار است. نه تنها آموزش گناهان و مقبول خدایشدن با قدرت و تلاشی انسانی میسر نیست، بلکه برخورداری از یک زندگی خداپسندانه و رفتار کردن مطابق میل او نیز تنها با نیرویی که خود خدا می‌بخشد، امکان‌پذیر است. خدمت به خدا و خلق نیز، از نوع مسیحی آن، جز با نیروی خود خدا امکان ندارد.

حال، کتاب مقدس بیان می‌دارد که این نیروی مافوق‌طبیعی که در زندگی مؤمن به مسیح عمل می‌کند، چیزی جز قدرت قیام مسیح نیست. پولس رسول در افسسیان ۱: ۱۵-۲۰ بیان می‌دارد که دعای او برای مؤمنین شهر افسس این است که روح خدا چشمان دل آنها را روشن سازد تا بدانند که «چه مقدار است عظمت بی‌نهایت قوت خدا نسبت به ما مؤمنین بر حسب عمل توانایی او که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید.»

به دیگر سخن، نیرویی که در زندگی مؤمنین عمل می‌کند، همان نیرویی است که مسیح را از مردگان زنده کرد. پولس در افسسیان ۳: ۲۰ می‌گوید که این نیروی قیام که در ما عمل می‌کند قادر است «بی‌نهایت زیاده‌تر از هر آنچه بخواهیم یا فکر کنیم» عمل کند. چه اطمینانی بالاتر از این می‌تواند برای شخص مؤمن وجود داشته باشد؟ قدرت قیام مسیح قادر است او را دگرگون کند و ضعفهای او را به

قوت بدل سازد. قدرت قیام مسیح قادر است در هر مشکلی او را یاری دهد و در مبارزات زندگی به او پیروزی بخشد.

نیرویی که در زندگی مؤمنین عمل می‌کند، همان نیرویی است که مسیح را از مردگان زنده کرد. رستاخیز مسیح ضامن به‌پایان رسیدن تمام رنجها و به کمال رسیدن کاری است که خدا شروع کرده‌است.

ولی این قدرت قیام، یک نیروی صرف نیست، بلکه خود مسیح قیام‌کرده است که به واسطه روح‌القدس در ما ساکن می‌شود و در ما عمل می‌کند. در رساله افسسیان ۱۶:۳ پولس برای مؤمنین دعا می‌کند تا در انسانیت باطنی خود از روح خدا به قوت زورآور شوند تا مسیح در دل‌های آنها ساکن شود.

قوت روح خدا با سکونت مسیح زنده رابطه مستقیم دارد. چنانکه خدا به‌واسطه روح خود در میان قومش ساکن می‌شود و در آنها عمل می‌کند، به همین شکل مسیح خداوند نیز به‌واسطه روح‌القدس در مؤمنین ساکن می‌شود و در آنها عمل می‌کند. به همین دلیل است که روح‌القدس "روح مسیح" نیز نام گرفته است (رومیان ۸:۹-۱۰؛ فیلیپیان ۱:۱۹)، زیرا حضور و عمل مسیح را به زندگی مؤمنین می‌آورد.

بعنوان مثال، پولس در رومیان ۱۸:۱۵-۱۹ چنین می‌گوید: «زیرا جرأت نمی‌کنم از چیزی سخن بگویم جز آنچه مسیح... از طریق من به انجام رسانیده است، چه به‌وسیله سخنان و چه از طریق کارهای من. او این را به نیروی آیات و معجزات، یعنی به نیروی روح خدا انجام داده است». به دیگر سخن، مسیح قیام‌کرده است که با آیات و معجزات در پولس و از طریق او عمل می‌کند. مسیح این کار را به‌واسطه روح‌القدس انجام می‌دهد. اما این کیفیت نوین و شکل جدید عمل مسیح در ایمانداران، پس از قیام او از مردگان و در نتیجه آن میسر گردیده است. به گفته پولس "انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیاتبخش شد"، که البته این "آدم آخر" کسی جز مسیح قیام‌کرده نیست. باشد که خدا چشمان دل همه ما مؤمنین را روشن سازد تا به عظمت قوت قیام مسیح که در ما عمل می‌کند پی ببریم.

۵- قیام مسیح از مردگان ضامن تحقق غایی پیام انجیل و پیروزی نهایی ایمان مسیحی است.

آنچه در نکات قبل در خصوص قیام مسیح بیان داشتیم، هنوز به تحقق کامل خود نرسیده است. هنوز حقیقت ایمان مسیحی بر بسیاری کسان پوشیده است. هنوز در زندگی مؤمنین جای پای انسان کهنه به چشم می‌خورد. هنوز طبیعت از درد فساد و تباهی ناله می‌کند و بدنهای ضعیف و فانی ما

مؤمنین نیز که جزئی از همین طبیعت است، در این ناله شریک است. هنوز با وجود تمام آنچه از قدرت قیام مسیح در زندگی خود تجربه می‌کنیم، باید اذعان بداریم که زندگی ما هنوز پر از ضعفها، شکستها، و رنجهاست.

رستاخیز مسیح ضامن به پایان رسیدن تمامی این رنجها و به کمال رسیدن کاری است که خدا آغاز کرده است. رستاخیز مسیح تضمین می‌کند که روزی حقیقت ایمان مسیحی بر همگان عیان خواهد شد. روزی خواهد رسید که حیات تازه‌ای که در ما بعنوان نسل جدید بشری دمیده شده است، بدنهای فانی ما را نیز تحت تأثیر و نفوذ کامل خود خواهد گرفت، چنان که آنها نیز به شباهت بدن پر جلال مسیح تبدیل خواهند یافت.

و بالاخره قیام مسیح تضمین می‌کند که روزی طبیعت نیز از قید فساد رهایی خواهد یافت تا در آزادی فرزندان خدا شریک شود. با قیام مسیح قیامت آغاز شده است! و هیچ چیز نمی‌تواند مانع تداوم و تسری آن به تمام عالم خلقت گردد. مسیح نوبر خوابیدگان است. او نوبر تمامی خلقت نیز هست! او خمیرمایه‌ای است که تمام خمیر را مخمر خواهد کرد. در او برای دنیای تاریک ما امید هست. در او خدا با تمامی قدرت و محبت خود در این جهان و در میان ما مشغول کار است. اگر او برنخاسته باشد، باطل است وعظ و ایمان ما. ولی سپاس خدا را که او برآستی از مردگان برخاسته است!